

رویکرد دستور زایشی و برخی دستورهای منشعب از آن به واژه و مدخلهای واژگانی و مقایسه آن با مدخلهای واژگانی در برخی فرهنگهای دو زبانه انگلیسی - فارسی

چکیده

در این مقاله به نحوه نگرش دستور زایشی و همچنین برخی دستورهای منشعب از دستور زایشی به واژه و مدخلهای واژگانی، از آغاز شکل گیری تا دهه نود میلادی، پرداخته شده است. دستور زایشی بیشتر به یک نظریه نحو - محور معروف است و ممکن است سایر جنبه‌های زبانی که در این نظریه مورد توجه قرار گرفته‌اند از دیده‌ها مخفی مانده یا کمتر مورد توجه قرار گرفته باشد. این مقاله نشان می‌دهد که اهمیت واژه و مدخلهای واژگانی در نظریه زایشی و همچنین دیگر نظریه‌ها از دهه پنجاه میلادی تا اواخر دهه نود به مرور رو به ازدیاد بوده است. شاید بتوان ادعا کرد که در حال حاضر اطلاعاتی که در صورت‌های مغلّط‌تر نظریه زایشی و برخی رویکردهای منشعب از آن در مدخلهای واژگانی ارائه می‌شود کامل‌تر، اطلاعاتی است که می‌توان در مدخلهای واژگانی لحاظ کرد. در ادامه مقاله با بررسی یک مدخل واژگانی در سه فرهنگ لغت دو زبانه انگلیسی - فارسی نشان داده شده که در این فرهنگها اطلاعات متفاوتی، چه به لحاظ کیفیت و چه کمیت، در مدخلهای واژگانی ارائه شده که در عین حال حتی در کاملترین فرهنگ نیز این میزان اطلاعات کمتر از اطلاعاتی است که در صورت‌های متأخرتر دستور زایشی و برخی رویکردهای منشعب از آن برای مدخلهای واژگانی در نظر گرفته شده است. نتیجه آنکه: با وجود آن که به دلیل محدودیت فضای فرهنگهای غیر الکترونیکی و فراوانی و حجم زیاد مدخلهای واژگانی در نظریه‌های یاد شده، ممکن است امکان ارائه مدخلهای واژگانی به صورتی که در این نظریه‌ها آمده وجود نداشته باشد اما این بدان معنا نیست که با الهام از این نظریه‌ها نمی‌توان به غنای مدخلهای واژگانی در فرهنگهای لغت افزود. بنابراین راه گرچه دشوار اما پیمودنی است.

کلید واژه‌ها: مدخل واژگانی، شاخص، مشخصه، ارزش، وراثت.

۱. مقدمه

واژه و اهمیت آن در طول تاریخ زبانشناسی، یعنی از زمانی که زبانشناسی به عنوان یک شاخه علمی مورد توجه قرار گرفت، دچار افت و خیزهایی شده است. همین افت و خیزها را در قرن بیستم هم شاهد بوده‌ایم. بدین ترتیب که در دهه‌های اول قرن بیستم توجه به واژه زیاد بود به گونه‌ای که بیشتر دستورها واژه-محور بودند. اما در نیمه‌های قرن بیستم با ظهور دستور زایشی، که دستوری نحو-محور و جمله بنیاد است، این توجه به رو به کاهش گذاشت و در دهه‌های هشتاد و نود میلادی مجدد این توجه، به دلیلی که در ادامه ذکر خواهد شد، سیر صعودی طی کرد؛ به طوری که در آن زمان بخش واژگان جزء پراهمیت ترین بخشهای زبان بود. باز بعد از دهه نود به دلیل تغییر نگرشی که نسبت به واژگان و مدخلهای واژگانی در زبانشناسی نظری حاصل شد توجه به واژگان رو به افول گذارد گرچه که در برخی شاخه‌های بین رشته‌ای زبانشناسی و برخی رویکردهای زبانشناسی نظری واژگان همچنان اهمیت خود را تا امروز حفظ کرده اند (نگاه کنید به رویینز ۱۳۳۳ و آلتنبرگ و گرنگر ۲۰۰۲).

از نظر آلتنبرگ و گرنگر (۲۰۰۲) یکی از حرکت‌های تأثیرگذار برگسترش توجه به واژه، به طور اعم، جریان تجربه گرایی بود که گاهی «متن گرایی بریتانیایی»^۱ خوانده می‌شود که از پیشگامان آن می‌توان سینکلر و همکارانش را نام برد. سینکلر (۱۹۸۴a) خود این چرخش قابل توجه در نگرش به واژه را ناشی از دو عامل می‌داند: مدل زبانی هلیدی و اختراع کامپیوتر. در ۱۹۶۶ هلیدی در مقاله‌ای تحت عنوان «واژگان به عنوان یک سطح زبانی» خواستار شناسایی یک سطح واژگانی در کنار سطح دستوری شد که این سطح دوم پیشتر مورد قبول همگان قرار گرفته بود. اما او از همان آغاز بر این نکته اصرار داشت که واژگان را نباید به عنوان سطحی کاملاً جدا از دستور در نظر گرفت و در کنار سطوح دستوری و واژگانی باید به یک سطح دستوری-واژگانی نیز قائل بود که در آن سطح، محدودیتهای واژگانی و محدودیتهای دستوری با هم تلاقی می‌کنند. استدلال اصلی که هلیدی در حمایت از سطح واژگانی ارائه کرد وجود باهماییهای^۲ خاص واژگانی بود؛ یعنی محدودیتهای ترکیبی که نه دستوری‌اند و نه معنایی بلکه منعکس کننده جایگاههای معمول یا مشخص واژه‌ها هستند. قابل قبول بودن عباراتی مانند *strong tea* و *powerful car* و غیر قابل قبول بودن نسبی عبارت *powerful tea* نشان می‌دهد که محدودیتهایی وجود دارند که مربوط به روابط گروهی هستند که واژه در آن داخل می‌شود. باهماییها از

^۱. British Contextualism

^۲. collocations

نظر هلیدی لزوماً مبتنی بر احتمالات هستند؛ به عبارت دیگر احتمال کنار هم قرار گرفتن برخی واژه‌ها بیشتر یا کمتر است. به طور کلی کشف این رابطه‌ها سخت است؛ بنابراین اثبات رویکرد مبنی بر احتمالات هلیدی مستلزم بررسی پیکره بزرگی از داده‌های زبانی و استفاده از روشهای کامپیوتری است. از نظر سینکلر بدون اختراع کامپیوتر این رویکرد هلیدی به واژگان هرگز نمی‌توانست تأثیری را که در حال حاضر بر زبانشناسی گذاشته داشته باشد؛ چرا که کامپیوترها امکان ذخیره حجم زیادی از متون را به شکل الکترونیکی فراهم می‌آورند و با نرم افزارهای پیچیده و در عین حال آشنا برای کاربر، تحلیل این حجم بزرگ از داده‌ها را ممکن می‌کنند. در مقایسه با دستور و معنی که از سطح بالایی از انتزاع برخوردارند استفاده از شیوه‌ها و ابزارهای کامپیوتری در موردشان راحت نبوده بررسیهای واژگانی بسیار وامدار کامپیوتر و شیوه‌های کامپیوتری هستند. برای مثال بررسی بسامدی عناصر زبانی از مواردی بود که کامپیوتر امکان آن را فراهم کرد و زبانشناسان توانستند در مقیاس وسیع بررسیهای بسامدی انجام بدهند. از جمله شاخه‌های زبانشناسی که از این گونه مطالعات بسیار استقبال و استفاده کرد زبانشناسی پیکره‌ای^۱ بود که از کامپیوتر برای جمع آوری پیکره‌های زبانی بزرگتر و کنترل شده تر بهره جست. از نظر آلتبرگ و گرنگر (همان منبع: ۲) این دو عامل به اضافه تغییر نام این بخش زبانی از *vocabulary* به *lexis* سبب شد که واژگان در صدر مطالعات زبانی قرار بگیرند. گرچه از نظر این افراد این تنها تغییری نبود که رخ داد. سه تغییر مهم دیگری که روی داده به قرار زیر است:

۱. اکنون دیگر واژگان و دستور در تعامل و وابسته به هم در نظر گرفته می‌شوند نه مستقل از هم.
۲. واژگان اکنون بر محور همنشینی قرار داده می‌شوند و روابط همنشینی بین واژه‌ها بسیار مورد توجه است در حالی که توجه به روابط جانشینی مدتها در مطالعات واژگانی رویکرد غالب بود.
۳. اکنون مشخص شده که واژگان بسیار بیشتر از آنچه تصور می‌شد منعکس کننده تفاوت‌های سبکی هستند؛ تفاوت‌هایی مانند تفاوت سن، جنس و طبقه اجتماعی سخنگویان زبان و یا تفاوت‌های گویشی موجود در مناطق مختلف جغرافیایی.

با این که در آغاز بحث، ظهور دستور زایشی را به عنوان عاملی معرفی کردیم که سبب کاهش توجه به واژگان شد اما این نظریه از آغاز ارائه حداقل تا دهه نود میلادی در جهت بیشتر اهمیت دادن به واژگان پیش رفته است. همزمان با افزایش توجه به واژگان در دستور زایشی، مدخلهای واژگانی نیز غنی تر شده و اطلاعات بیشتری در این مدخلها گنجانده شده اند. در این جستار سعی شده که این سیر

1. corpus linguistics

افزایش توجه به واژگان و مدخله‌های واژگانی در دستور زایشی نشان داده شود بدین منظور که شاید در سایه این توجه بتوان به پربارتر شدن مدخله‌های واژگانی موجود در فرهنگ لغتها بخصوص فرهنگ لغتهای دوزبانه کمک کرد. در بخش بعدی بحث به سراغ صورتهای اولیه دستور زایشی و رویکرد آنها به واژه می‌پردازیم:

۲. واژه و مدخله‌های واژگانی در صورتهای اولیه نظریه زایشی

نخستین صورت نظریه زایشی که در کتاب «ساختهای نحوی» چامسکی به سال ۱۹۵۷ میلادی مطرح شد چنانکه از نامی که به آن معروف شد، یعنی دستور گشتاری، پیداست نظریه دستور بود. چامسکی در این کتاب کل دانش زبانی را در قالب دستور زبان ارائه کرد. از نظر او این دستور زبان سه سطح داشت: سطح قواعد ساخت گروهی که مجموعه‌ای از قواعد بازنویسی را شامل می‌شد (برای مثال $S \rightarrow NP + VP$)، سطح قواعد تکواژی- واجی که رشته‌ای از واژه‌ها را به رشته‌ای از واجها تبدیل می‌کرد یا به عبارتی صورت تلفظی زنجیره‌های واژه‌ای را مشخص می‌کرد (مانند $|tuk|$ — $take + past$) و سطح قواعد گشتاری که دو سطح بالا را به هم مربوط می‌کرد. بدین ترتیب پس از اعمال تمام قواعد ساخت گروهی زنجیره‌ای از تکواژها، البته نه الزاما با ترتیب درست، به دست می‌آمد. سپس با اعمال قواعد گشتاری به این رشته‌ها نظم مناسب داده می‌شد و حاصل این قسمت رشته‌ای از واژه‌ها بود. در نهایت با اعمال قواعد تکواژی- واجی شکل درست تلفظی این رشته از واژه‌ها مشخص می‌شد (چامسکی ۱۹۵۷: ۵-۶۴). چنانکه مشاهده می‌شود در این دستور همچنان که نظریه مستحکم معنایی و واجی وجود نداشت به ساختواژه و واژه هم توجه چندانی نشده بود. در حقیقت واژگان در ژرف ساخت فقط مجموعه‌ای از تکواژها را شامل می‌شد که توسط قواعد درج واژگانی در سطحی که در واقع قواعد ساخت گروهی عمل می‌کردند، طی مراحل درچارچوب قواعد ساختی قرار می‌گرفتند. بدین ترتیب واژگان به صورت یک کل آوایی و معنایی در ژرف ساخت وجود نداشت. در حقیقت چنانکه دبیرمقدم (۱۳۷۸: ۱۰۵) می‌گوید یکی از ایراداتی که توسط لیز بر کتاب ساختهای نحوی چامسکی وارد شد این بود که نظریه چامسکی در این کتاب فاقد بخش ساختواژه است و در هیچ سطحی از سطوح این نظریه به واژه‌ها و ساختار درونی آنها توجه نشده است.

به نظر می‌رسد تا سال ۱۹۶۵ که نظریه معیار چامسکی ارائه شد بیشتر زبان‌شناسان به این نتیجه رسیده بودند که «اگر قواعد سازه‌ای و قواعد درج واژگانی از قوت و قدرت کافی برخوردار بوده و بار واژگانی غنی تری داشته باشند دستور زبان توصیفی حاصل شده، از اعتبار بیشتری برخوردار

است» (میرعمادی، ۱۳۷۶: ۹۳) و همچنین معلوم شد که غنای مدخلهای واژگانی می‌تواند به حذف بسیاری از قواعد کمک کند و بنابراین دستور زبان اقتصادی تری را ارائه دهد.

با در نظر گرفتن این واقعیتها و ملاحظات، چامسکی در کتاب «جنبه‌هایی از نظریه نحو» (۱۹۶۵) بخش واژگان را به بخش پایه که ژرف ساخت نحوی را به وجود می‌آورد افزود. در این صورت نظریه زایشی، واژگان عبارت بود از مجموعه‌ای از مدخلهای واژگانی که بدون توالی و نظم خاصی فهرست شده‌اند. اما چه اطلاعاتی در این مدخلها وجود داشت؟ از آنجا که هر واژه صورت تلفظی، معنا و مقوله نحوی خاص دارد برای مدخلهای واژگانی نیز هر سه این اطلاعات، یعنی اطلاعات واجی، نحوی و معنایی در نظر گرفته شد. اما در هر مدخل واژگانی آن بخش از اطلاعات نحوی، واجی و معنایی قرار می‌گرفت که مختص آن واژه بود و بقیه اطلاعات که حالت عام داشتند و قابل پیش بینی بودند توسط قواعد بازنویسی ارائه می‌شدند. به همین دلیل بخش پایه علاوه بر واژگان دارای تعدادی قواعد بازنویسی بود که این دو روی هم بخش نحو را که ژرف ساخت را به وجود می‌آورد تشکیل می‌دادند. در این صورت از نظریه زایشی همچون صورت نخستین این نظریه برخی قواعد واژگانی (و نه قواعد درج واژگان) وجود داشتند که پس از بررسی اطلاعات موجود در مدخل یک واژه و انطباق آن با اطلاعات موجود در زنجیره پیش پایانی در نمودارهای درختی، آن واژه را به عنوان آخرین مرحله تشکیل نمودارهای درختی به این نمودارها اضافه می‌کردند و سپس نتیجه این بخش برای خوانش معنایی و آوایی به دو بخش معنایی و آوایی می‌رفت. برای روشن شدن بحث یک نمونه از مدخلهای واژگانی و اطلاعاتی که طبق نظریه معیار در این مدخل قرار می‌گیرد، ارائه می‌شود. مثال از چامسکی (۱۹۶۵: ۱۶۵) است که البته در دبیرمقدم (۱۳۷۸: ۱۹۹) هم عیناً آورده شده است:

Frighten, +V,
+ ---NP, [-+N]---[-Animate],...]

اطلاعاتی که در مدخل بالا آورده شده به قرار زیر است:

عنصر واژگانی Frighten از مقوله فعل است و پس از آن یک گروه اسمی می‌تواند قرار بگیرد (ویژگی زیر مقوله‌ای) که این گروه اسمی باید ویژگی [+جاندار] داشته باشد (محدودیت‌گرینشی). ارائه برخی قراردادهای همگانی توسط چامسکی باعث می‌شد که مدخلهای واژگانی بیهوده با حضور ویژگیهای غیرضروری و حشو پر و پیچیده نشود. برای مثال چامسکی این نکته را در شیوه نمایش اطلاعات زیرمقوله‌ای محض و محدودیت‌های گزینشی قرارداد کرده بود که اطلاعات نوع اول با علامت مثبت و اطلاعات نوع دوم با علامت منفی نمایش داده شوند. با این شیوه نمایش، می‌شد نشان داد که

آن اطلاعات زیر مقوله‌ای که در مدخل ذکر شده برای آن مدخل لازم است و آن قواعد گزینشی هم که در مدخل منع نشده برای مدخل جایز است.

اختصاص دادن بیست صفحه از کتاب جنبه‌هایی/از نظریه نحو به بررسی ساختار واژگان که در سه بخش اطلاعات حشو، فرآیندهای تصریفی و فرآیندهای اشتقاقی در فصل چهارم این کتاب ارائه شد نشان می‌دهد که توجه چامسکی و پیروان نظریه زایشی به واژگان رو به افزایش بوده است. با توجه به مطالبی که تاکنون ارائه شد معلوم است که اطلاعات حشو همان اطلاعاتی هستند که ذکرشان در مدخلهای واژگانی لازم نیست. اما خوب است در اینجا اشاره‌ای هم به دو بخش دیگری که در این فصل از کتاب یاد شده مورد بررسی قرار گرفته داشته باشیم. در بخش فرآیندهای تصریفی، چامسکی به اطلاعاتی اشاره می‌کند که باید در مدخل واژه‌های تصریفی ذکر شوند همچنین اطلاعاتی که توسط قواعدی مانند قواعد ساخت گروهی یا گشتاری اضافه می‌شوند و ذکرشان در مدخل واژگانی یک واژه تصریفی ضروری نیست. از نظر چامسکی فقط اطلاعاتی باید در مدخل یک واژه تصریفی بیاید که ذاتی آن واژه است. برای مثال در واژه «خواهرها (یا خواهران)» این مشخصه که این واژه مؤنث است ذاتی واژه است و باید در مدخل آن آورده شود اما این که این واژه جمع است (با پسوند «ها» یا «ان») ذاتی آن نیست، بنابراین لازم نیست در مدخل این واژه ذکر شود. این مشخصه (یعنی جمع بودن) را یک قاعده ساخت گروهی می‌تواند به آن بیفزاید. اما در مورد واژه‌های اشتقاقی مسئله کمی پیچیده تر بود، چرا که وندهای اشتقاقی همه از زایایی بالا برخوردار نیستند. به همین لحاظ چامسکی واژه‌های اشتقاقی را با توجه به میزان زایایی وندشان به دو دسته تقسیم کرد: آنهایی که دارای وند زایا بودند و آنهایی که دارای وند غیر زایا بودند. برخورد چامسکی با واژه‌های اشتقاقی نوع اول مانند واژه‌های تصریفی بود؛ بدین معنی که برای این واژه‌ها می‌شد به مدخل جداگانه‌ای قائل نشد. برای مثال لازم نبود برای واژه destruction مدخلی جدا از فعل آن، یعنی destroy در نظر گرفته شود. کافی بود که به یک گشتار اسم ساز قایل شد که فعل را به اسم تبدیل می‌کند (چامسکی، ۱۹۶۵: ۱۸۴). اما در مورد تحلیل واژه‌های اشتقاقی نوع دوم مشکل جدی وجود داشت چون با هیچ قاعده‌ای نمی‌شد این اسامی را از فعل مربوطه‌شان مشتق کرد. اسامی مشتقی مانند horror یا horrid که فعل مربوطه‌شان horrify است از جمله آن مواردند. برای این موارد چامسکی علیرغم میلش قایل به مدخلهای جداگانه می‌شد. خالی از فایده نیست در این ارتباط اشاره‌ای به مقاله سال ۱۹۷۰ چامسکی با نام «ملاحظات در مورد فرآیند اسم ساز» بکنیم که در آن چامسکی بیش از پیش توجه رو به ازدیاد خود را به واژگان و اهمیت این بخش از زبان نشان داد. او ادعا کرد که اسامی که با وند افزایشی اشتقاقی از افعال حاصل می‌آیند

نتیجه عملکرد قواعد واژگانی هستند که به مدخلهای واژگانی مربوطند و نه نتیجه عملکرد قواعد گشتاری که در سطح میان ژرف ساخت و روساخت عمل می‌کنند. او در این سال معتقد بود جز اسم مصدرها^۱ که با قاعده گشتاری از پایه‌های فعلی حاصل می‌آیند بقیه اسامی مشتق باید در واژگان فهرست شوند و برای واژه destruction که قبلا به آن اشاره شد و زیرمدخل فعل destroy قرار داده شده بود باید مدخل جداگانه‌ای در نظر گرفت و فقط واژه destroying را می‌توان زیر مدخل فعل مربوطه اش قرار داد. این نگرش، به نگرش واژه گرا (lexicalist approach) معروف شد. تا آخر دهه هفتاد میلادی افرادی چون جکندوف، واسو، برزنن و بریم و دیگران به تقویت نظر بالا پرداختند. در اواخر دهه هفتاد شالوده نظریه‌ای که «دستور واژه گرا» نامیده می‌شود توسط افرادی چون برزنن و اهرل ریخته شد. برزنن پیشنهاد کرد که اطلاعات زیرمقوله‌ای که رفتار نحوی واژگان را نشان می‌دادند و حتی روابط قاعده مندی که دو صورت مرتبط زبانی (مانند معلوم و مجهول) را به هم مربوط می‌کردند به مدخلها واژگانی و بخش واژگان منتقل شوند.

۳. رویکرد برخی از شعب جدا شده از دستور زایشی به واژه و مدخلهای واژگانی

دو شعبه از این صورت اولیه دستور واژه گرا جدا شدند؛ یکی دستور واژی-نقشی^۲ و دیگری «دستور ساخت سازه‌ای تعمیم یافته»^۳ که خود انشعاب جدیدتری به نام «دستور ساخت گروهی هسته-بنیان»^۴ دارد. در دستور واژی-نقشی هر مدخل واژگانی شامل مجموعه‌ای از شاخصهایی^۵ است که با ارزشهایشان^۶ جفت شده اند (برزنن، ۱۹۸۲). برای بیشتر مقولات از جمله مقوله اسم، مشخص کردن این شاخصها و ارزشهای آنها نسبتا ساده است. برای مثال در مدخل "he" شاخصها و ارزشهای زیر دیده می‌شود:

He N(↑ PRED)="PRO"	(↑ GEN)= MASC
(↑ PER)= 3	(↑ CASG)= NOM
(↑ NUM)= SG	

شاخصها و اطلاعات بالا بیانگر اطلاعات زیر در مورد "he" هستند:

1. gerundive nominal
2. lexical- functional grammar
3. Generalized phrase structure grammar
4. Head-derived phrase structure grammar
5. attributes
6. values

He از مقوله اسم، یک گزاره اسمی است که ارزش آن معادل با "PRO" است (یعنی جایگزین اسم است). به لحاظ شخص، سوم شخص، به لحاظ شمار، مفرد، به لحاظ جنس، مذکر، و به لحاظ حالت، فاعلی است. پیکان در این شیوه نمایش اطلاعات مدخل واژگانی، اشاره به گره مادر عنصر مورد نظر دارد. برای مثال "PRO" = (PRED) در مورد "he" بدین معناست که ساخت نقشی گره مادر "he"، دارای شاخص "PRED" و ارزش آن در اینجا مساوی "PRO" است. همین طور نماد $3 = (PER)$ می گوید که ساخت نقشی گره مادر "he" دارای شاخص (PER) و ارزش آن در اینجا برابر با سوم شخص است.

چنانکه ملاحظه می شود در دستور بالا، فاعل و مفعول همچون فعل، گزاره (= predicate) (PERD) متتها گزاره اسمی تلقی می شوند. گزاره فعلی در این دستور عبارت است از فعل بعلاوه کلیه موضوعهایش (یعنی فاعل و مفعولهایی که مورد نیازش است). برای مثال در مورد فعل (hand) که دارای شاخص (PRED) یعنی گزاره فعلی است، ارزش زیر را داریم:

Hand < (SUB) (OBJ) (OBJ) >

اطلاعات بالا بیانگر آنند که فعل (hand) سه موضوع یا گروه همراه دارد که عبارتند از یک فاعل و دو مفعول. این اطلاعات در واقع ساخت نقشی (یا همان روابط دستوری) فعل مذکور با موضوعاتش را نشان می دهد. علاوه بر این اطلاعات در مدخل افعال، اطلاعات ساخت معنایی موضوعات همراه فعل نیز ذکر می شود که برای مثال برای فعل (hand) با ساخت نقشی بالا می تواند بدین صورت باشد:

Hand (agent; theme; goal)

با انطباق این اطلاعات با اطلاعات ساخت نقشی این فعل می توان چنین نتیجه گیری کرد که فاعل این فعل نقش معنایی عامل، مفعول دوم نقش پذیرنده^(۱) و مفعول اول هم نقش هدف^۲ را داراست. مثال زیر که از دبیرمقدم (۱۳۷۸: ۴۴۹) گرفته شده می تواند این انطباق اطلاعات ساخت نقشی و معنایی را نشان بدهد:

A girl handed the baby a toy.

1. theme

2. goal

چنانکه مشاهده می‌شود در این مثال گروه اسمی^۱ فاعل و عامل است. گروه اسمی^۲ مفعول دوم و پذیرنده است و بالاخره گروه اسمی^۳ مفعول اول و هدف است. همچنانکه دبیرمقدم می‌گوید با آنکه بین اطلاعات ساخت نقشی و ساخت معنایی عناصر همراه فعل رابطه یک به یک برقرار است و انطباق کامل وجود دارد، به نظر می‌رسد که بین این دو ساخت و ساخت سازه‌ای این عناصر انطباق وجود دارد. چون چنانکه می‌دانیم و همگانیه‌های بین زبانی هم بر آن صحنه می‌گذارند، گروه اسمی دارای نقش مفعول صریح (یا همان مفعول اول) و نقش معنایی هدف باید قبل از گروه اسمی دارای نقش مفعول غیر صریح (یا همان مفعول دوم) و نقش معنایی پذیرنده قرار بگیرد.

اما در مورد ساختهای مرتبط با همی چون معلوم و مجهول در این نظریه باید گفت که در این نظریه رابطه این دو نوع ساخت از طریق قاعده واژی-نقشی صورت می‌گیرد و نه قاعده نحوی-گشتاری. بنابراین برای فعل معلوم و فعل مجهول دو مدخل مجزا در نظر گرفته می‌شود. با توجه به مطالب ارائه شده به طور کلی می‌توان گفت که در مدخلهای واژگانی در این نظریه، علاوه بر اطلاعات مقوله‌ای و زیرمقوله‌ای، ساخت معنایی و ساخت نقشی موضوعها هم درج می‌شود.

اما مدخلهای واژگانی در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته شامل چه اطلاعاتی می‌شد؟

پیش از آنکه به این پرسش پاسخ دهیم باید به مفهومی که نقش محوری در نظریه ساخت گروهی تعمیم یافته دارد و بعدها در نظریه ساخت گروهی هسته بنیان هم در ارائه مدخلهای واژگانی و اطلاعات موجود در آنها به کار گرفته می‌شود، اشاره کنیم و آن مفهوم وراثت^۴ است. به طور خلاصه می‌توان گفت نظریه ساخت گروهی تعمیم یافته همه عناصر زبانی را در طبقات و زیر طبقاتی قرار داد که ساخت سلسله مراتبی داشتند. زیر طبقات ویژگیهای طبقه‌ای را که به آن تعلق داشتند به ارث می‌بردند و مدخلهای فردی^۵ که به واقع نمونه‌های آن طبقه بودند، ویژگیهای همه طبقاتی را که در سطح بالای آن قرار داشتند به ارث می‌بردند. از آنجا که این ویژگیها به صورت جفتهای مشخصه-ارزش ارائه می‌شدند (مانند جفتهای شاخص-ارزش در دستور واژی-نقشی)، به خاطر به ارث بردن ویژگیها، نیازی نبود که ارزش هر مشخصه در همه سطوح سلسله مرتبه مشخص شود. این امکان وجود داشت که ارزش مشخصه، با فرض معلوم بودن در سطح بالاتر، در سطوح پایینتر درج نشود. این ویژگیهای وراثتی

1. a girl
2. the baby
3. a toy
4. inheritance
5. individual

«ارزشهای بی نشان»^۱ خوانده می‌شوند. بر اساس این ویژگی‌های بی نشان می‌توان صورتهای نشاندار و بی نشان را مشخص کرد. بدین ترتیب که یک صورت زبانی، بی نشان است اگر مشخصه‌هایش دارای ارزش بی نشان باشند و نشاندار است اگر مشخصه‌هایش دارای ارزش بی نشان نباشند و به گونه‌ای مستثنی باشند. چنانکه گفتیم در دستور ساخت گروهی هسته بنیان از این مفهوم برای ارائه مدخلها واژگانی غنی‌تر استفاده شده است. بنابراین در ادامه بحث باز به آن خواهیم پرداخت. فعلاً به بحث مدخلهای واژگانی و اطلاعات موجود در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته می‌پردازیم. در هر مدخل واژگانی در این نظریه نیز چون دستور واژی-نقشی خصوصیات مقوله‌ای، زیرمقوله‌ای، نقشی و معنایی هر واژه با نمادهای مشخصه-ارزش نمایش داده می‌شوند. به هنگام بحث در مورد دستور واژی-نقشی یک مثال از مدخل اسمی ارائه کردیم، در اینجا هم جهت مقایسه یک مدخل اسمی ارائه می‌دهیم:

John < N, + > [PER 3, PLU -, GEN M]

اطلاعات بالا بیانگر آنند که (John) از مقوله اسم، به لحاظ شخص سوم شخص، به لحاظ شمار مفرد و به لحاظ جنس مذکر است.

قواعد واژگانی در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته بخشی از قواعد اشراف بلافصل^۲ را تشکیل می‌دهند. این قواعد (یعنی قواعد اشراف بلافصل) به جای قواعد ساخت گروهی دستور زایشی، ساخت سازه‌ای جملات را (بدون نظم و ترتیب خاص) بدست می‌دهند. قواعد واژگانی معرف یک هسته واژگانی^۳ و موضوعات وابسته به آن هستند. برای مثال:

- (1) $N^1 - H[n]$
- (2) $N^1 - H[n], PP[of]$
- (3) $PP - H[n], NP$
- (4) $VP - H[n], NP, NP$

n در قواعد بالا جایگاهی برای ویژگی‌های هسته است. برای مثال در شماره (۱)، n می‌تواند یک هسته اسمی باشد و در شماره (۳)، n هسته PP است که یک حرف اضافه می‌تواند باشد. شماره ثبت شده روی N به جای تیره در نحو ایکس تیره دستور زایشی ظاهر شده است. علاوه بر قواعد واژگانی

1. defaults
2. Immediate dominance
3. lexical head

موجود در قواعد اشراف بلافصل در این دستور تعدادی فراقاعده^۱ پیش بینی شده که وظیفه شان تحت پوشش قرار دادن آن ساختهای نحوی است که توسط قواعد واژگانی قابل اشتقاق نیست. به عبارت دیگر، در این نظریه قواعد واژگانی مجموعه‌ای از ساختهای سازه‌ای اصلی را به دست می‌دهند و فراقاعده‌ها این مجموعه را گسترش می‌دهند. برای مثال به دست آوردن ساخت مجهول از معلوم توسط یک فراقاعده صورت می‌گیرد (گزاره، ۱۹۸۲: ۲۲). بدین ترتیب در این دستور برخلاف دستورواژی-نقشی تفاوت معلوم و مجهول در مدخلهای واژگانی و توسط قواعد واژی معلوم نمی‌شود و برای این دو صورت، دومی در جداگانه در نظر گرفته نمی‌شود. این دستور تفاوت دیگری هم با دستور واژی-نقشی دارد و آن اینکه در دستور واژی-نقشی، چنانکه گفته شد، فاعل هم همچون دیگر موضوعهای درونه فعل و جزء اطلاعات زیر مقوله‌ای در مدخل افعال درج می‌شود، در حالی که در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته این طور نیست. بنابراین حداقل غنای مدخلهای فعلی در دستور واژی-نقشی بیشتر است.

اما دستور ساخت گروهی هسته بنیان، چنانکه از نامش پیداست، متکی به مفهوم «هسته» است. ویژگیهای هسته در این دستور از اهمیت فراوانی برخوردار است؛ چرا که تصور می‌شود بسیاری از ویژگیهای نحوی گروه، مأخوذ از ویژگیهای هسته واژگانی آن است.

ارائه مثالی از یک مدخل واژگانی و اطلاعات مندرج در آن، دیدگاه این نظریه نسبت به واژه را بیشتر روشن می‌کند. چون میزان اطلاعات موجود در مدخلهای فعلی بیش از مدخلهای اسمی است و به جهت این که بتوانیم مدخلهای فعلی در این نظریه را با نظریه واژی-نقشی مقایسه کنیم، یک مدخل فعلی را به عنوان مثال ارائه می‌کنیم: (مثال از پولارد و ساگ (۱۹۹۴: ۱۷) است که در دبیرمقدم (۱۳۷۸: ۵۰۸) عیاً نقل شده است):

Walks	CAT HEAD	VARB [fin]
	SUBCAT	< NP [nom] [1] [3 rd , Sing] >
	CONTENT RELN	Walk
	WALKER	[1]

اطلاعات بالا بیانگر آنند که (walks) دارای هسته فعلی زماندار (finite= fin) است و تنه اطلاعات زیرمقوله‌ای اش^۲ این است که نیاز به یک گروه اسمی فاعلی سوم شخص مفرد دارد. رابطه

-
1. Meta rules
 2. subcategory= SUBCAT

معنایی یا همان محتوای واژه^۱، "walk" (به فارسی قدم زدن) و گروه اسمی فاعلی آن دارای نقش معنایی عامل است (یعنی walker). عدد ثبت شده در جلو گروه اسمی و عامل که یکسان هم هست (در اینجا عدد یک) نشان دهنده انطباق اطلاعات نحوی مدخل بالا (فاعل بودن گروه اسمی) با اطلاعات معنایی آن (عامل بودن) است. البته این مدخل شامل اطلاعات واجی صورت پایه هم می‌شود که در این جا جهت مختصر کردن مدخل ذکر نشده است.

اما در این نظریه دو نوع مدخل مفروض است: مدخلهای عمومی^۲ و مدخلهای حقیقی^۳. مدخلهای عمومی شامل ویژگیها و محدودیتهای معینی می‌شود که باید در همه مدخلهای واژگانی حقیقی، که بواقع نمونه‌هایی از آن مدخل عمومی هستند، لحاظ شود. اما ارتباط این دو مدخل از طریق رابطه وراثت، که قبلاً توضیح داده شد، صورت می‌گیرد. سازماندهی سلسله مراتبی مدخلهای واژگانی سبب می‌شود که اطلاعات مربوط به هر مدخل حقیقی با اطلاعات مربوط به همه مدخلهای عمومی که آن مدخل حقیقی نمونه‌ای از آنهاست، جمع شود. پیامد این امر این است که هر واژه ویژگیهای همه طبقات واژگانی را که به طور مستقیم یا غیر مستقیم به آنها تعلق دارد به ارث ببرد. برای مثال مدخل واژگانی فعل^۴ معلوم می‌کند که این واژه وارث تمام محدودیتهایی خواهد بود که بر دو مدخل عمومی «متعدی دو مفعولی»^۵ و «سوم شخص مفرد زماندار»^۶ که هر کدام به نوبه خود ویژگیهای دیگری از مدخلهای عمومی سطوح بالاتر را به ارث می‌برند، مترتب است. تنها اطلاع خاصی که باید در مورد این فعل ارائه شود، صورت واجی پایه، رابطه معنایی یا ارزش محتوایی این واژه و نسبت دادن نقشهای معنایی به روابط دستوری است (پولارد و ساگ ۱۹۹۴: ۳۶-۳۷).

مدخلهای واژگانی در دستور ساخت گروهی هسته بنیان نسبت به ساخت گروهی تعمیم یافته دارای غنای بیشتری است؛ چرا که همچون دستور واژی-نقشی گروه اسمی فاعلی نیز جزو اطلاعات زیر مقوله‌ای افعال ذکر می‌شود. بعلاوه آنچه که در دستور ساخت گروهی تعمیم یافته توسط فراقاعده‌ها انجام می‌شد (برای مثال رابطه بین صورت معلوم و صورت مجهول) در این دستور توسط قواعد واژی در بخش واژگان انجام می‌شود. همچنین در این دستور چنانکه دبیر مقدم (همان: ۵۱۱) می‌گوید

1. relation= RELN
2. generic
3. actual
4. give
5. ditransitive
6. third- singular-finite

فرآیندهای واژی مانند تصریف، اشتقاق و ساخت واژه‌های مرکب نیز به کمک قواعد واژگانی و در واژگان روی می‌دهند و ویژگی آخری که به غنای این مدخلها کمک می‌کند این است که علاوه بر همه اطلاعات فوق، اطلاعات کاربردشناختی و بافتی هم در مدخلها ثبت می‌شود. برای مثال طبق این دستور در مدخل «شما» در زبان فارسی باید ذکر شود که این ضمیر علاوه بر ضمیر دوم شخص جمع، این ویژگی کاربردی را دارد که به عنوان صورت مؤدبانه دوم شخص مفرد نیز به کار می‌رود.

۴. واژه و مدخلها واژگانی در صورتهای متأخر نظریه زایشی

در حالی که بین دهه هفتاد تا نود میلادی، چنانکه گفته شد، انشعابات جدا شده از دستور زایشی پر و بال می‌گرفتند، دستور زایشی با اعمال تغییرات و تعدیلاتی به راه خود ادامه می‌داد. اما در مورد این که آیا این تغییرات و تعدیلات به حدی بوده که صورتهای متأخر دستور زایشی را باید نظریاتی نو خواند یا می‌توان آنها را در راستا و ادامه همان صورتهای اولیه دستور زایشی قلمداد کرد، نظریات متفاوتی وجود دارد. پیروان نظریه زایشی بر این اعتقادند که نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی که در دهه هشتاد میلادی توسط چامسکی ارائه شد و همین‌طور نظریه کمینه‌گرا که در دهه نود مطرح شد، صورتهای تغییر یافته نظریه معیار گسترش یافته چامسکی هستند و تفاوت بنیادی با آن ندارند. اما ببینیم رویکرد نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی به واژه چیست؟

یکی از تغییرات مهمی که نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی روی داد، قدرت گرفتن واژگان تحت لوای اصلی بود که به اصل فرافکنی^۱ معروف است. طبق این اصل «نمودهای هر سطح نحوی فرافکنی از واژگان هستند؛ بدین معنی که باید ویژگیهای زیر مقوله‌ای عناصر واژگانی را در نظر داشته و رعایت کنند» (چامسکی، ۱۹۸۲: ۲۹).

به عبارت دیگر این اصل توصیف نحوی جمله را با ویژگیهای عناصر واژگانی ترکیب می‌کند و نتیجه این می‌شود که ساختههای نحوی از همان محدودیتهایی تبعیت می‌کنند که مدخلهای واژگانی واژه‌های حاضر در آن ساخت می‌کنند. برای مثال برخی افعال مانند like در انگلیسی نیاز به یگ گروه اسمی دارند که باید بعد از فعل ذکر شود. این ویژگی فعل باید در ساخت نحوی که این واژه در آن ظاهر می‌شود نمایانده شود. برای مثال:

Helen likes linguistics.

1. projection principle

و برخی افعال نیز نیازی به گروه اسمی همراه ندارند مانند فعل *faint*: Peter fainted. این مثالها نشان می‌دهد که چگونه ویژگیهای مدخلهای واژگانی بر نحو جمله فرافکننده یا منعکس می‌شود (کوک، ۱۹۸۸: ۹-۱۱).

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که در این دستور اهمیت واژه و مدخلهای واژگانی چقدر نسبت به دستور معیار و معیار گسترش یافته، بیشتر شده است. به گونه‌ای که به نظر می‌رسد اصل واژه ومدخل واژگانی باشد و فرع نحو.

در این نظریه قاعده مندیهی واژگانی توسط قواعد حشو واژگانی منعکس می‌شد و در مدخل واژگان تنها فهرستی از اطلاعات (واجی، نحوی، معنایی) غیر قابل پیش بینی ارائه می‌گردید. بعلاوه تنها عناصری در بخش واژگان قرار می‌گرفتند که کوچکترین واحد به لحاظ نحوی محسوب می‌شدند و قواعد حشو واژگانی روابط جانیشینی را در واژگان به وجود می‌آوردند و اما مسؤلیت اصل فرافکنی در این میان ایجاد روابط همنشینی در نحو بود (ویلهوت، ۱۹۹۵: ۳۲). صورتهایی که به لحاظ واژگانی به هم مربوط بودند در بهترین حالت بیشترین ویژگیهای مشابه را داشتند یا حداقل در طبقاتی قرار می‌گرفتند که ویژگیهایشان توسط یک قاعده کلی می‌توانست بیان شود. از جمله این قواعد کلی می‌توان به قواعد وندافزایی اشاره کرد که صورتهای مجهول، سببی، غیر شخصی و اسم مصدرها را به وجود می‌آوردند و در بسیاری از زبانهای دنیا موجودند (همان: ۳۰).

ملاحظه می‌شود که مدخلهای واژگانی در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی تا حد زیادی به انشعابات دیگر نظریه زایشی در دهه هفتاد و هشتاد شبیه است تفاوت نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی با دستور واژی-نقشی و ساخت گروهی هسته بنیان در این بود که گروه اسمی فاعلی جزو اطلاعات زیر مقوله‌ای فعل لحاظ نمی‌شد. بنابراین مدخلهای در این نظریه، غنای مدخلهای دستور واژی-نقشی و ساخت گروهی هسته بنیان را نداشتند.

اما در نظریه کمینه‌گرا شاهد تغییر بزرگی هستیم؛ چرا که بسیاری از زیرنظریه‌های که در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی وجود داشتند در نظریه جدید حذف شده‌اند؛ زیرنظریه‌های حالت‌دهی، حاکمیت، نقشهای معنایی و ایکس تیره از آن جمله‌اند و برخی نیز به بخشهای دیگر منتقل شده‌اند؛ همچون نظریه مرجع‌گزینی و نظریه نظارت که به بخش صورت منطقی منتقل شده‌اند. در این نظریه زبان به طور کلی شامل دو بخش است: واژگان و نظام محاسباتی. مدخلهای واژگانی به عنوان یک منبع داده وجود دارند. کار نظام محاسباتی این است که مدخلهای واژگانی را برگزیده و سپس با توجه به اطلاعات موجود در

مدخلها آنها را ادغام^۱ نماید و ساختهای زبانی را تشکیل دهد^(۲). قبل از رسیدن به نقطه‌ای که آن را نقطه تقسیم^۲ می‌توان نامید^(۳). برخی فرآیندها، مثل جابه‌جاییهای لازم در سازه‌های زبانی، در این ساختها رخ می‌دهد و همچنین حالت‌های دستوری عناصر واژگانی بازبینی می‌شود. پس از آن در این نقطه، یعنی نقطه تقسیم، اطلاعات مورد نیاز برای خوانش معنایی به بخش صورت منطقی و اطلاعات مورد نیاز برای خوانش آوایی به بخش صورت آوایی می‌رود و چنانچه در هر دو بخش اطلاعات ارائه شده مورد تأیید قرار بگیرد ساخت مورد نظر دستوری و پذیرفته تلقی خواهد شد.

به نظر می‌رسد در این نظریه در مورد نقش واژگان و مدخلهای واژگانی کمی افراط شده است؛ چرا که علاوه بر ارائه همه اطلاعاتی که در صورتهای قبلی نظریه زایشی در مدخلها لحاظ شده بود در این نظریه ظاهراً به جهت نزدیک کردن نظریه به اقتصاد بیشتر، یعنی همان هدفی که به خاطر آن اسم این برنامه «کمینه‌گرا» نامیده شده، سهم زیادی به واژگان و مدخلهای واژگانی اختصاص یافته است تا حدی که ادعا شده که مدخلهای واژگانی به صورت تصریف شده و دارای حالت هستند و به همان صورت وارد نظام محاسباتی می‌شوند. با این وصف برای واژه walks در انگلیسی باید مدخل جداگانه‌ای از واژه walk در نظر گرفته شود و معلوم است که در این صورت فهرست واژگانی ما چقدر طولانی و غیراقتصادی خواهد بود. به خاطر چنین نگرش افراطی به واژه، چامسکی را واژه‌گرای مطلق^۳ خوانده‌اند.

در پایان بحث رویکرد دستور زایشی و برخی رویکردهای منشعب از آن به واژه ذکر یک نکته ضروری به نظر می‌رسد. واقعیت این است که با پذیرش اصل فرافکنی و قبول این نگرش که واژگان درون‌داد بخش نحو و مبنای پردازش جمله هستند چاره‌ای جز غنی کردن مدخلهای واژگانی برای طرفداران نظریه زایشی و شعب جدا شده از آن باقی نمی‌ماند. در حالی که چنانچه واژگان درون‌داد بخش نحو به حساب نمی‌آمدند بلکه نتیجه این بخش محسوب می‌شدند (چنانکه در رویکرد بهینگی^۴ در نظر گرفته می‌شوند)^(۴) دیگر نیازی به غنی کردن مدخلها واژگانی نبود (استیونسون و مرلو، ۲۰۰۲: ۵). به هر جهت، چنانکه در آغاز بحث گفته شد، با آن که در حال حاضر در زبانشناسی رایانه‌ای و برخی نظریه‌های مورد پذیرش در روانشناسی زبان همچنان تأکید بر غنی کردن مدخلهای واژگانی است، در زبانشناسی نظری حرکت مجدداً به سمت کاهش اطلاعات مدخلهای واژگانی است، چون زیاد بودن تعداد مدخلها و

1. merge
2. spell out
3. strict lexicalist
4. optimality

اطلاعات موجود در مدخلها به صورتی که در نظریه زایشی و رویکردهای برگرفته از آن نمایانده شده با هدف زبانشناسی نظری که رعایت اصل اقتصاد است در تضاد است. بنابراین در رویکردهایی مثل رویکرد بهینگی فقط اطلاعات پایه و اصلی در مدخلهای واژگانی تعبیه می‌شود و بقیه اطلاعات مربوط به واژه در اثر همنشینی واژه با دیگر واژه‌ها و در سطح جمله حاصل می‌شود.

با این حال شیوه نگرش دستور زایشی و دستورهای منشعب از آن به واژه و مدخلهای واژگانی همراستا با هدف قسمت بعدی مقاله حاضر است؛ بدین جهت با مد نظر قرار دادن این نظریه‌ها در ادامه بحث به بررسی مدخلهای زبانی در چند فرهنگ لغت دو زبانه می‌پردازیم و اطلاعات این مدخلها را با اطلاعات مدخلهای واژگانی در نظریاتی که تا اینجا ارائه شد، مقایسه می‌کنیم.

۵. نگاهی به مدخلهای واژگانی در سه فرهنگ دوزبانه انگلیسی-فارسی

در این بخش، هدف پاسخ به این سؤالات است که آیا از شیوه نگرشی که در دستور زایشی تا دهه نود و شاخه‌های جدا شده از این نظریه به واژه و مدخلهای واژگانی وجود دارد می‌توان در غنای فرهنگها (در اینجا تأکید ما بر فرهنگهای دوزبانه است) بهره جست؟ اگر جواب بله است کدامیک از این رویکردها در ارائه مدخلهای غنی تر موفق تر بوده است؟ و سؤال سوم که مهمتر از دو سؤال قبل است این که آیا امکان ارائه مدخلهای واژگانی در فرهنگها به صورتی که در آن رویکرد موفق پیشنهاد شده وجود دارد؟

برای پاسخ به سؤال اول بهتر است نگاهی به چند فرهنگ لغت دوزبانه انگلیسی-فارسی بیندازیم و ببینیم چه اطلاعاتی در مدخلهای واژگانی این فرهنگها ذکر شده است و آیا این اطلاعات به اندازه اطلاعاتی که توسط رویکرد زایشی و رویکردهای منشعب از آن برای مدخلهای واژگانی در نظر گرفته شده هست یا نه. برای این جستار فرهنگهای معاصر^(۵)، نشر نو و آریانپور تک جلدی جیبی انتخاب شده‌اند اما به جهت محدود بودن فضای این مقاله به ناچار به بررسی یک مدخل واژگانی اکتفا شده است. واژه انتخاب شده "hand" است و دلایل این انتخاب هم یکی این است که در بخشهای قبلی به هنگام ارائه مدخلهای واژگانی در دستور واژی نقشی، این واژه به عنوان مثال ارائه شد؛ بنابراین می‌توان اطلاعات ارائه شده در مدخل این واژه در فرهنگهای سه گانه بالا را حداقل با یکی از نظریه‌های زبانشناختی مقایسه کرد و دیگر این که این واژه هم اسم است و هم فعل؛ بنابراین با ارائه یک مثال هم می‌توان چگونگی نمایش مدخلهای اسمی و هم مدخلهای فعلی را توسط این فرهنگها نشان داد. در ابتدا اطلاعات موجود در مدخل این واژه را چنانکه در این سه فرهنگ آورده شده ارائه می‌کنیم و سپس به مقایسه این فرهنگها به لحاظ نمایش اطلاعات مدخل این واژه می‌پردازیم.

فرهنگ معاصر:

- hand /'hand/ n, دست ۱. عقربه ۲. کارگر ۳. ملوان ۴. کمک ۵. مهارت و هنر ۶. دست زدن، کف
vt ۷. آدم خبره، استاد ۸. خط، دستخط ۹. امضا ۱۰. اختیار، قدرت ۱۱. طرف، سمت ۱۲. کمک کردن
 ۱۴. دادن، به دست (کسی) دادن ۱۴. کمک کردن

فرهنگ آریانپور:

hand [hænd] n.

دست، عقربه، دسته، دستخط، خط، شرکت، دخالت، کمک، پهلو، پیمان، یک وجب.

At h.

در مجاورت، بزودی، دم دست، آماده

In h.

موجود

On h.

موجود، در تملک (کسی)

Hand [hænd] (-ed, -ing), *vt.*

دادن، کمک کردن، با دست کاری را انجام دادن.

& *vi.**At the h. of*

به دست، به وسیله، عمل.

On the other h.

از طرف دیگر

Under the h. of

به امضای

فرهنگ نشر نو:

۱. دست (از میچ تا سر انگشتان) ۲. (ساعت) عقربه ۳. [ورق بازی] دست (= تعداد ورقها در دست بازیکن) ۴. خط، دستخط ۵. کارگر (ماهر) ۶. ملوان، ملاح
 ۷. [S] [infml] کمک (مؤثر) ۸. نقش، سهم ۹. طرف، سمت ۱۰. اختیار، قدرت ۱۱. [infml]
 [S] تشویق، کف مرتب
 at first دست اول، مستقیماً، بی واسطه
 hand
 at hand نزدیک، در دسترس، موجود
 fml

at second/third/fourth [خبر، مطلب] از دست دوم/سوم/چهارم
hand
۱. (به صورت) دستنوشته ۲. [تحویل] دستی [نه پستی] ۳. به وسیله دست [نه ماشین] by hand

change hands [مال] دست به دست گشتن
hand in ۱. دست در دست (یکدیگر) ۲. دارای پیوند نزدیک، متحد و متفق
hand

have/take a hand in (در کاری) دست داشتن، (در مسئولیتی) سهیم بودن
have one's hands full مشغله فراوان داشتن، دست کسی پر بودن
زیر این مدخل ۱۳ زیر مدخل دیگر از hand به عنوان اسم وجود دارد که در اینجا به خاطر مختصر کردن بحث آورده نمی‌شود. اما در مدخل hand به عنوان فعل این اطلاعات درج شده است:

۱. [to] (به دست کسی) دادن ۲. (کمک) کردن hand² vt
do دستی تقدیم کردن hand sb/sth on a plate
۱. از نسلی به نسل دیگر رساندن، به آیندگان آموختن hand sth down phr vt
۲. [Ame] رسماً اعلام کردن ۳. (چیزی را) از بالا به پایین رد کردن
[در خواستنامه و غیره] تسلیم کردن، ابلاغ کردن، تحویل دادن hand sth in phr vt

در زیر مدخل این واژه به عنوان فعل غیر از موارد ذکر شده سه مورد دیگر هم آورده شده است اما از آنجا که موارد ذکر شده برای انتقال مقصود ما کافی به نظر می‌رسد از بیان تمام موارد اجتناب می‌کنیم. بر می‌گردیم به این پرسش که: چه اطلاعاتی در مدخلهای واژگانی فرهنگ لغت‌های دو زبانه ما ذکر می‌شوند. مقایسه سه فرهنگ لغت یاد شده مطالب زیر را برای ما روشن می‌کند:

۱. از جمله اطلاعات مشترک ذکر شده در مدخل واژه مورد نظر در هر سه فرهنگ لغت، صورت تلفظی واژه، مقوله واژه و برخی معادلهای فارسی است؛ گرچه نحوه ارائه این اطلاعات در این سه فرهنگ یکسان نیست. برای مثال در دو فرهنگ نشر نو و آریانپور برای "hand" به عنوان فعل و اسم دو مدخل جداگانه در نظر گرفته شده است در حالی که در فرهنگ معاصر برای این واژه تنها یک مدخل در نظر گرفته شده که هم اطاعات این واژه در حالت اسمی را دارد و هم اطاعات این واژه در حالت فعلی را منعکس می‌کند. همین‌طور ملاحظه می‌شود که معادلهای فارسی در دو فرهنگ معاصر و نشر نو بر اساس حوزه معنایی شان شماره گذاری شده اند در حالی که در فرهنگ آریانپور، بدون توجه به

نزدیکی یا دوری حوزه‌های معنایی معادله‌ها، این معادله‌ها پشت سرهم فهرست شده‌اند و کار تشخیص به عهده خود کاربران گذاشته شده است.

۲. غیر از اطلاعات مشترکی که ذکرشان رفت برخی اطلاعات هستند که در یک یا دو تا از فرهنگ‌های یاد شده هستند و در یک یا دو تا از آنها وجود ندارند. برای مثال دو فرهنگ آریانپور و نشر نو برخی از اصطلاحاتی را که این واژه در آنها به کار رفته ذکر کرده‌اند (تعداد این اصطلاحات و گروه‌ها در نشر نو بسیار بیش از فرهنگ آریانپور است) در حالی که در فرهنگ معاصر اثری از این گونه اطلاعات نیست یا در فرهنگ نشر نو در مدخل "hand" در حالت فعلی اطلاعاتی در مورد افعال گروهی که با این واژه ساخته می‌شوند ارائه شده است و این که برای مثال این فعل در ترکیب گروهی خاصی که ظاهر شده احتیاج به سازه همراه اجباری دارد (ویژگی زیرمقوله‌ای) و حتی اینکه این سازه همراه می‌تواند شیء باشد یا انسان یا هر دو (محدودیت معنایی)، ذکر شده است. دیگر اینکه در این فرهنگ به هنگام ارائه معادله‌های فارسی اطلاعاتی ارائه شده مانند اینکه واژه در این کاربرد یا با این معادل، غیر رسمی یا رسمی است یا اینکه قابل شمارش یا غیر قابل شمارش است و یا اینکه برای مثال تنها در شکل مفرد به این معنا یا در این کاربرد مورد استفاده قرار می‌گیرد که همه این اطلاعات، اطلاعات کاربردی هستند و به هنگام استفاده از این واژه به کار کاربر می‌آیند. از این اطلاعات در دو فرهنگ دیگر اثری نیست. نکته جالب در ارائه زیرمدخلها (مدخلهای فرعی) در این فرهنگها این است که گاهی یک زیرمدخل در یک فرهنگ، زیر مدخل اسمی و در فرهنگ دیگر زیر مدخل فعلی این واژه آورده شده است. برای مثال در فرهنگ آریانپور زیرمدخل "on the other hand" زیر این واژه در حالت فعلی قرار گرفته در حالی که در فرهنگ نشر نو زیر این واژه در حالت اسمی آن قرار گرفته است، که این دومی به نظر منطقی‌تر می‌آید؛ چون hand در این گروهها (اصطلاحات) فعل نیست و کارکرد فعلی هم ندارد.

در اینجا معادله‌های معنایی واژه‌ها و اینکه کدامیک از این فرهنگها معادله‌های بهتری را ارائه کرده‌اند موضوع بحث ما نیست، بنابراین این مطلب را وا می‌گذاریم و با توجه به داده‌های ارائه شده و مقایسه‌ای که به عمل آمد به پاسخ سؤال اول می‌پردازیم.

همان‌طور که ملاحظه شد، در فرهنگهای دو زبانه انگلیسی - فارسی ما، حداقل سه فرهنگی که بررسی شد، مقداری اطلاعات آوایی در مورد واژگان ارائه می‌کنند برای مثال شکل آوایی کلمه و جای تکیه در کلمه را مشخص می‌کنند. در مورد حوزه معنایی، میزان اطلاعاتی که توسط این فرهنگها ارائه می‌شود بسیار متغیر و متفاوت است. این تغییر هم در کیفیت و هم در کمیت وجود دارد. بدین معنی که هم تعداد معادله‌های ارائه شده برای یک واژه و هم توضیحات و محدودیتهای معنایی مشخص شده برای

آن واژه در در این فرهنگها یکسان نیستند. در حوزه نحو هم وضع به همین منوال است. بدین ترتیب که غیر از تعیین مقوله نحوی، سایر اطلاعات نحوی به درجات متفاوت در این فرهنگها منعکس شده اند. توجه به اطلاعات زیرمقوله‌ای واژه از جمله مواردی است که در تمام فرهنگها به یک اندازه مورد توجه قرار نگرفته است. اما شاید بتوان گفت که حوزه کاربرد (pragmatics) در میان تمام حوزه‌ها از همه کمتر مورد توجه قرار گرفته است، حال آنکه می‌دانیم یکی از پراهمیت‌ترین حوزه‌هاست. مقایسه اطلاعات مدخلهای واژگانی نظریات متفاوتی که در بالا ارائه شد، نشان می‌دهند که بیشترین اطلاعات در نظریه ساخت گروهی هسته بنیان ارائه شده اند و چنانچه اطلاعات ارائه شده در مدخلهای واژگانی را در این نظریه با اطلاعات مدخلهای واژگانی فرهنگها مقایسه کنیم، می‌بینیم که فرهنگها میزان اطلاعات کمتری ارائه کرده اند؛ حداقل در مورد مدخلهای فعلی می‌توان چنین ادعایی کرد. چون برای مثال در مدخلهای فعلی نظریاتی مانند ساخت گروهی هسته بنیان رابطه دستوری و نقش معنایی سازه‌های همراه فعل هم تعیین می‌شود که در بسیاری از فرهنگها این اطلاعات ارائه نمی‌شود یا به صورت ناقص ارائه می‌شود. بدین ترتیب پاسخ ما به سؤال اول مثبت است؛ یعنی در سایه توجه به اطلاعاتی که در مدخلهای واژگانی در صورتهای جدید دستور زایشی و برخی رویکردهای منشعب از آن در نظر گرفته شده می‌توان به غنای فرهنگها، چه تک زبانه و چه دوزبانه، افزود. با عنوان کردن این مطلب که دستور ساخت گروهی هسته بنیان و رهیافت کمینه‌گرا بیشترین اطلاعات را در مدخلهای واژگانی لحاظ می‌کنند ما در واقع پاسخ سؤال دوم را هم داده‌ایم. تنها پاسخ به سؤال سوم باقی می‌ماند که بسیار هم حائز اهمیت است.

نگاهی دوباره به مدخل واژگانی که به عنوان مثال به هنگام معرفی نظریه یادشده ارائه شد نکته‌ای را برای ما روشن خواهند کرد و آن اینکه برای هر مدخل مثل hand فقط یک ویژگی مقوله‌ای، زیر مقوله‌ای و یک معنا ذکر شده و این بدان معناست که یا باید بپذیریم که این واژه‌ها در بافت ارائه شده اند و یا اینکه برای یک واژه با توجه به هر یک ویژگی مقوله‌ای، زیرمقوله‌ای و معنایی که دارد یک مدخل جداگانه ارائه می‌شود. بنابراین این نظریات منطبق بر فرهنگ لغتهایی هستند که برای یک واژه در حالت اسمی و فعلی دو مدخل جداگانه ارائه کرده اند یا حتی برای یک فعل در حالت متعدی و لازم دو مدخل جداگانه قایل شده اند و یا حتی از این هم فراتر رفته و برای یک واژه در هر یک معنایی که دارد یک مدخل در نظر گرفته اند (هیچ‌کدام از سه فرهنگی که بررسی شد هر سه این موارد را رعایت نکرده اند. تنها برخی مانند آریانپور و نشر نو، آن هم نه همیشه، برای یک واژه در حالت اسمی و فعلی دو مدخل مجزا ارائه داده‌اند).

به هر حال با پذیرش این گفته استیونسون و مرلو که واژگان در صورتهای متفاوت نظریه زایشی و حتی رویکردهای منشعب از آن درونداد بخش نحو هستند (و به نظر می‌آید که این گفته پر بیراه هم نیست و نمونه‌ای از شواهد مؤید این گفته را در دبیرمقدم (۱۳۷۸: ۵۱۵) به روشنی می‌بینیم) فرض اول مبنی بر ارائه این واژگان در بافت مردود است و به نظر می‌آید فرض دوم را باید پذیرفت. اما ارائه مدخلها متعدد برای یک واژه مغایر اصل اقتصاد است (این همان ایرادی است که بر رهیافت کمینه‌گرایی چامسکی نیز وارد شده و سبب شده، چنانکه گفته شد، چامسکی را واژه‌گرایی افراطی بدانند). با توجه به این حقیقت که برای هر فرهنگ (غیر الکترونیکی) فضای محدودی در نظر گرفته می‌شود به نظر می‌رسد تحقق این امر یعنی ارائه مدخلهای متفاوت با توجه به کارکردها و صورتهای متفاوت واژه عملاً غیرممکن باشد. بنابراین ظاهراً دیدگاه افراطی واژه‌گرا به کار فرهنگهای غیر الکترونیکی نمی‌آید اما جدای از این دیدگاه افراطی، یا این بخش از رویکرد نظریات یاد شده به واژه، می‌توان از بقیه بخشهای این نظریات بهره برد و اطلاعات مدخلهای واژگانی را در فرهنگها بیشتر و کاربردی تر کرد. برای مثال می‌توان اطلاعاتی در مورد ویژگیهای زیر مقوله‌ای، محدودیتهای معنایی و کاربردشناختی واژه‌ها ارائه کرد. شک نیست که اطلاعات کافی و دقیق در مورد واژه‌ها در مدخلهای واژگانی می‌تواند کمک مؤثری به کارآمدی بیشتر این فرهنگها بکند.

۶. نتیجه‌گیری

در این جستار به طور مختصر به بررسی رویکرد دستور زایشی، از آغاز شکل‌گیری تا زمان ارائه رهیافت کمینه‌گرا، و برخی دستورهای منشعب از این دستور به واژه پرداختیم و نشان دادیم که چگونه توجه به واژه و مدخلهای واژگانی به مرور در این نظریه رو به ازدیاد گذاشته و مدخلهای غنی تری ارائه شده است. همچنین تأکید کردیم که علت این که بانیان و پیروان نظریه زایشی و رویکردهای منشعب از این نظریه اهمیت خاصی برای واژه و اطلاعات موجود در مدخلهای واژگانی قائل بودند این بود که واژه درونداد بخش نحو تلقی می‌شد و بنابراین برای پردازش جمله و دست یافتن به ساختار صحیح جمله به اطلاعات مدخلهای واژگانی نیاز بود و باز گفتیم که این نحوه نگرش گرچه هنوز در زبانشناسی رایانه و برخی نظریه‌های روانشناسی زبان مورد توجه است اما در زبانشناسی نظری اقبال گذشته را ندارد؛ چرا که با اصل اقتصاد که هدف زبانشناسی نظری است در تضاد است. در عوض در حال حاضر واژگان و مدخلهای واژگانی نتیجه بخش نحو تلقی می‌شوند و فقط بخشی از اطلاعات معنایی، نحوی و کاربردی که جزو اطلاعات پایه‌ای و اصلی است در مدخلها قرار داده می‌شوند و بقیه اطلاعات از هم‌نشینی واژه‌ها

در جمله حاصل می‌آید. در ادامه بحث، با مقایسه اطلاعات ارائه شده در مدخلهای واژگانی در دستور زایشی و برخی دستورهای منشعب از آن با هم و با مدخلهای واژگانی سه فرهنگ لغت انگلیسی-فارسی، مشخص کردیم که مدخلهای واژگانی در دستور ساخت گروهی هسته بنیان و رهیافت کمینه گرا در میان دیگر نظریه‌ها بیشترین اطلاعات نحوی، معنایی و کاربردی را ارائه می‌کنند و میزان اطلاعاتی که در مدخلهای واژگانی سه فرهنگ مذکور ارائه شده اند در غالب موارد بسیار کمتر از اطلاعات ارائه شده در این نظریه است و گفته شد چنانچه این اطلاعات در مدخلهای واژگانی در فرهنگ لغتهای دوزبانه ملحوظ شود، با در نظر گرفتن این حقیقت که فرهنگها با ارائه واژگان به صورت جدا از بافت خود به خود کار انتخاب واژه درست و تعبیر معنایی درست برای یک واژه را برای کاربران فرهنگها دشوار می‌کنند، کمک زیادی به کاربران این فرهنگها خواهد کرد؛ گرچه انجام این کار بخصوص برای فرهنگهای غیرالکترونیکی به سبب افزایش قابل ملاحظه تعداد و حجم مدخلهای واژگانی ساده نخواهد بود.

یادداشتها

۱. توجه داشته باشید که «پذیرنده» در اینجا معادل «دریافت کننده» است و معادل انگلیسی آن هم چنانکه ذکر شده theme است و نه patient.
۲. ادغام به معنی ترکیب واحدهای کوچکتر زبانی برای تشکیل واحدهای بزرگتر است. منتهی عمل ترکیب پذیری در این نظریه به شیوه ایست که هر بار تنها دو عنصر زبانی می‌توانند با هم پیوند بخورند.
۳. دبیرمقدم (۱۳۷۸) آن را به «بازنمون» و میرعمادی (۱۳۷۶) آن را «شقاق» ترجمه کرده است.
۴. رویکرد بهینگی در ۱۹۹۳ توسط دو زبانشناس به نامهای پرینس و اسمولنسکی ارائه شد و با آن که گسترش نظریه زایشی در نظر گرفته می‌شود با آن حداقل یک فرق اساسی دارد و آن این که این رویکرد، یکپارچه نگر است، برخلاف صورتهای متفاوت نظریه زایشی که معتقد به حوزه ای بودن زبان هستند.
۵. نگارنده از چاپ هفتم فرهنگ معاصر که در سال ۱۳۷۵ منتشر شده استفاده کرده است اما شنیدم که اخیرا ویراست جدیدی از این فرهنگ به بازار آمده که حاوی اطلاعات بیشتری است. خوانندگان می‌توانند با مراجعه به ویراست جدید اطلاعات آن را با مطالبی که در این مقاله ارائه شده مقایسه کنند و ببینند چه پیشرفتی در ویراست جدید حاصل شده و آیا اطلاعات ویراست اخیر برابر با اطلاعات مدخلهای واژگانی نظریه‌های ارائه شده در این مقاله هست یا خیر.

کتابنامه

۱. آریانیور کاشانی، عباس و منوچهر آریانیور؛ فرهنگ جیبی/انگلیسی-فارسی؛ تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ بیست و هفتم، ۱۳۸۰.
۲. باطنی‌محمد کدردضا؛ فرهنگ معاصر/انگلیسی-فارسی؛ تهران: واحد پژوهش فرهنگ معاصر، چاپ هفتم، ۱۳۷۵.
۳. جعفری‌محمد کدردضا؛ فرهنگ نشر نو؛ تهران: واحد فرهنگ نویسی و تدوین کتابهای مرجع فرهنگ نشر نو، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۴. جامسکی، نوام؛ *ساختهای نحوی*؛ ترجمه احمد سمیعی، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- هیدیرمقدم، محمد؛ *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی*؛ تهران: انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۶. میرعمادی، سیدعلی؛ *نحو فارسی (بر پایه نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی)*؛ تهران: انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۷۶.
7. Altenberg, B. & S. Granger (2002). "Recent trends in cross-linguistic lexical studies", *In Lexis in Contrast: Corpus-based Approaches*, B.
8. Altenberg & S. Granger (eds.), PP. 3-48. Amsterdam. Bresnan, J. (ed.) (1982). *The mental Representation of Grammatical Relations*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
9. Chomsky, N. (1965). *Aspects of the theory of Syntax*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
10. _____ (1970). "Remarks on nominalization". In *Readings in English Transformational Grammar*, R. Jacobs and P. Rosenbaum (eds.), PP. 184-221. Mass.: Ginn, Waltham.
11. _____ (1982). *Lectures on Government and Binding: The Pisa Lectures*, Foris, Second revised edition, Dordrecht.
12. _____ (1995). *The Minimalist Program*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
13. Cook, V.J. (1988). *Chomsky's Universal Grammar: An Introduction*, Basil Blackwell.
14. Gazdar, G & G. Pullum (1982). *Generalized Phrase Structure Grammar: A theoretical synopsis*, Reproduced by the Indiana University Linguistics Club.
15. Gazdar, G; E. Klein; G. Pullum & I. Sag (1985). *Generalized Phrase Structure Grammar*, Basil Blackwell, Oxford.
16. Halliday, M.A.K. (1966). "Lexis as a linguistic level", In *In memory of J.R. Firth*, C. E. Bazell, J. C. Catford, M.A. K. Halliday & R. H. Robins (eds.), PP. 148-162. Longmans: London.

17. Pollard, C& I. Sag (1994). *Head-Driven Phrase Structure Grammar*, University of Chicago Press, Chicago.
18. Sinclair, J. (ed.)(1987b). *Looking Up: An Account of the COBUILD project in Lexical Computing and the Development of the Collins COBUILD English Language Dictionary*, London: Harper Collins.
19. Stevenson, S. & P., Merlo(2002). " Words, numbers and all that: The lexicon in sentence understanding", In *The Lexicon Basis of Sentence Processing: Formal, computational and experimental issues*, by Paola Merlo & Suzanne Stevenson, John Benjamins Publishing Co., PP. 1- 38, Amersterdam.
20. Webelhuth, G.(1995). *Government and Binding Theory and the Minimalist Program*, Basil Blackwell, Oxford.

